

زمینه‌های حیات سیاسی و اجتماعی ظل‌السلطان از ابتدا تا پایان دوره ناصری (۱۳۱۳-۱۲۶۶هـ.ق / ۱۸۹۶-۱۸۵۰م)

معصومه جباری

کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی

مقدمه

مسعود میرزا ملقب به ظل‌السلطان، چهارمین فرزند ناصرالدین شاه، به سال (۱۲۶۶هـ.ق/ ۱۸۵۰ م) زاده شد. به سبب مرگ برادران بزرگتر، فرزند ارشد شاه به‌شمار می‌رفت. مادر ظل‌السلطان، عفت‌السلطنه از طایفه قاجار نبود، از این‌رو ناصرالدین شاه فرزند دیگرش مظفرالدین میرزا را به ولیعهدی برگزید. او سه سال از ظل‌السلطان کوچکتر بود. مسعود میرزا با لقب یمین‌السلطنه در یازده سالگی به حکومت مازندران فرستاده شد. پس از آن سه بار به حکومت فارس و سه بار نیز به حکومت اصفهان منصوب شد که آخرین بار از (۱۲۹۱ تا ۱۳۲۵هـ.ق/ ۱۸۷۳ تا ۱۹۰۷م) حکمرانی او بر اصفهان ۳۴ سال به طول انجامید. در این مدت به طور مستمر و هرساله بر حوزه فرمانفرمایی او افزوده می‌شد به طوری که تا سال (۱۳۰۵ هـ.ق/ ۱۸۸۷م) حدود هفده ایالت و تقریباً تمامی خاک جنوب و غرب کشور از فارس تا یزد و نیز کرمانشاه را زیر فرمان خود داشت. قدرت روزافزون و ارتش نیرومندی که برپا کرده بود ناصرالدین شاه را به وحشت انداخت. به طوری که در سال ۱۳۰۵ هـ.ق/ ۱۸۸۷م از حکمرانی بر تمام ولایات جز اصفهان معزول شد. اما پس از مدتی توانست حکومت یزد سپس محلات و گلپایگان را دوباره به دست آورد. ظل‌السلطان ابتدا به مقام ولیعهدی چشم دوخته بود چرا که خود را از برادر بیمارش، مظفرالدین میرزا، کمتر نمی‌دانست. وقتی این تلاش‌ها به نتیجه نرسید در پی دستیابی به مقام وزارت جنگ به جای برادرش کامران میرزا برآمد که این کوشش نیز ناکام ماند. با قتل ناصرالدین شاه صفحه دیگری در تاریخ ایران گشوده شد.

ظل‌السلطان از کودکی تا آغاز حکومت‌های اولیه (۱۲۷۷-۱۲۶۶هـ.ق / ۱۸۶۰-۱۸۵۰م)

مسعود میرزا در روز شنبه، بیستم صفر سال ۱۲۶۶ هـ.ق، مصادف با پنجم ژانویه سال ۱۸۵۰م و روز دهم دی‌ماه ۱۲۲۹ هـ.ش، در اندرون قصر ناصرالدین شاه قاجار، به دنیا آمد. وی پس از چهار فرزند ناصرالدین شاه که در ابتدای کودکی از دنیا رفته بودند، بزرگترین فرزند وی محسوب می‌شد. مادر او «... کنیزی به نام کلثوم خانم که اولین همسر صیغه‌ای ناصرالدین شاه بود».^۱ (تیموری، ۱۳۹۰: ۴۷۸)

این سه فرزند از دنیا رفته عبارت بودند از: محمود میرزا، معین‌الدین میرزا و محمدقاسم میرزا. مادر مسعود میرزا که بعدها عفت‌الدوله و سپس عفت‌السلطنه لقب گرفت. دختر رضاعی بیگ، غلام و پیش خدمت بهمن میرزا (پسر چهارم عباس میرزا نایب‌السلطنه برادر اعیانی محمدشاه) و از جمله زنان صیغه‌ای ناصرالدین شاه بود که در ولیعهدی خود، او را به ازدواج خویش درآورد.

عواملی چون نداشتن تباری از خاندان پادشاهی قاجار و غیر عقدی بودن مادر و همچنین عدم علاقه شاه به عفت‌الدوله، عدم تلاش عفت‌الدوله یا احتمالاً ناکامی او برای رساندن فرزند خویش به مقام ولایتعهدی و معیوب

بودن (لوچ بودن) چشم چپ مسعود میرزا، سبب شد شاهزاده مسعود میرزا برای ولیعهدی برگزیده نشود. و پسر دوم شاه، مظفردالدین میرزا، که سه سال از ظل‌السلطان نیز کوچکتر بود، به سمت ولایتعهدی برگزیده شد. اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات خود در روز شنبه ۱۹ محرم سال ۱۳۱۰ هـ. ق/ ۱۸۹۳ م نوشته است «عفت‌السلطنه مادر ظل‌السلطان با دو خواجه شب جمعه که پریشب باشد از وبا فوت شدند».^۲

از ابتدای دوران زندگی مسعود میرزا ظل‌السلطان اطلاع چندانی در دست نیست. اما او در کتاب تاریخ مسعودی نوشته است که: «...او در دوران کودکی به همراه برادر و مادر خود در عمارت انارستان زندگی می‌کرد. شاهزاده هنگامی که به سن تحصیل رسید در نزد میرزا محمود به فراگیری زبان عربی و فارسی مشغول شد. معلمین زبان فرانسه او ابتدا میرزا یعقوب و سپس میرزا هارطون ارمنی بودند. ریاضی را نزد بهلر^۳ فرانسوی و ذوالفقارخان سرتیپ آموخت. میرزا آقاخان اعتمادالدوله ماهی دوبار از دروس فوق از وی امتحان به عمل می‌آورد و سه خواجه به نام‌های آغاسلیمان، آغا فرخ، آغا نظر، داشتیم که صبح‌ها ما را به مدرسه می‌بردند و عصر مراجعت می‌دادند. هر ساله پس از اتمام ایام تحصیل هم چند ماهی را به بیلاق شمیران می‌رفتیم و شرکت در مراسم رسمی و اعیاد که از سن درباری بود، گوشه‌ای دیگر از زندگی دوران کودکی مسعود میرزا را پر می‌کرد. این برنامه تا هنگامی که او به حکومت مازندران و استرآباد برگزیده شد ادامه داشت...».^۴



ظل‌السلطان

حکومت‌های مسعود میرزا از مازندران تا اصفهان (۱۲۹۱-۱۲۷۷ه.ق / ۱۸۷۳-۱۸۶۰م)

زندگی شاهزاده تا سال ۱۲۷۷ه.ق/۱۸۶۰م به آرامی گذشت، تا اینکه در همین سال لقب یمین‌الدوله یافت و در ذی‌الحجه همین سال در ۱۱سالگی به‌جای حاجی کیومرث میرزا ایلخانی ملک‌آرا، به حکومت مازندران، استرآباد، ترکمن صحرا، سمنان و دامغان منصوب گردید.^۵

بهترین منبع برای شرح این مأموریت و وقایع آن، سرگذشت مسعودی است. شاهزاده و همراهان طی ۱۵روز، از طریق فیروزکوه و علی‌آباد وارد ساری شدند. استقبال شایانی از وی و همراهانش به عمل آمد. وزارت مسعود میرزا در این مأموریت به عهده‌ی مصطفی‌خان افشار ملقب به بهاء‌الملک و سرپرستی‌اش با لله حاج غلام علی خان دنبلی بود. «در طول اقامت در ساری هفته‌ای سه روز به دارالحکومه و دارالقضاوه جلوس می‌کردم به دستورالعمل وزیر خودم میرزا مصطفی خان بهاء‌الملک به رتق و فتق حکومتی می‌پرداختم و از علما و صاحب منصبان نظامی و مشاهیر بلد دید و بازدید کرده و به من معرفی می‌شدند. شبها در خانه خودم که اندرون بود با خاله و دایه زندگانی می‌کردم این بود ترتیب زندگانی من و حکمرانی من. جمیع کارها با بهاء‌الملک وزیر بود گاهگاهی هم علی‌الرسم مختصر درسی می‌خواندم».^۶

اعضای حکومت مازندران که در این سفر شاهزاده را همراهی می‌کردند: میرزا مصطفی‌خان بهاء‌الملک (وزیر) حاج غلامعلی‌خان دنبلی لَله باشی (پیشکار) آقا حسن (خواجه باشی) آقا مبارک و آقا محبوب (خواجه) میرزا رضای علی‌آبادی (حکیم باشی) محمدعلی‌خان قاجار دولو کشیکچی باشی (معلم زبان فرانسه و فرمانده ۱۵۰ غلام) مهدی‌خان قاجار (امیرآخور) مهدی‌خان تبریزی (ناظر) مهدی‌خان افشار (صندوق‌دار، پسر عم وزیر) شاهزاده اسکندر میرزا (مهردار) محمدابراهیم‌خان مازندرانی (فراشباشی) آقا سیدمحمد (ملاباشی).^۷

میزان مواجب

میزان مواجبی که از سوی دولت به مسعود میرزا یمین‌الدوله پرداخت می‌گردید بیست و پنج هزار تومان بود. «اختیار این مواجب با وزیر بود. تمام لوازمات من را او تدارک می‌کرد، حتی لباس و غیره فقط ماهی سیصد تومان از این پول را به من می‌داد».^۸

گرچه این سیصد تومان به طرق مختلف افزایش می‌یافت. «علاوه هر ماهی سیصدتومان اسب و پول در این اسفار و منازل به‌خصوص در استرآباد و گرگان خیلی گیر من آمد...ایام توقف و حکومت شاهزاده را در مازندران بایستی ایام شادکامی و شادی به حساب آورد. «آن چیزی که در این سن، من می‌خواستم و طالب بودم... اسب خوب، تفنگ خوب و شکار... من باید اینجا بگویم: پسر شاهی و جوانی و مسئول نبودن در مطالب خیلی مقام خوشی است...به هیچ‌وجه مسئولیت نداشتم، به هیچ‌وجه زحمت یا خیالی و غصه‌ای نداشتم و به قول عوام، سروته هیچ کرباسی نبودم، وزیر و لَله من هم مردمان کم آزاری بودند و مرا چندان فشار نمی‌دادند... به هیچ‌وجه مسئولیت دولتی نداشتم».^۹

در اولین مأموریت برخی از ویژگی‌ها از جمله تنعم‌جویی، بی‌مسئولیتی در امور، غفلت از وضع مردم، علاقه فوق‌العاده به شکار در او تقویت گردید. بدین ترتیب سال انتصاب او به حکومت مازندران سال ۱۲۷۷هـ.ق/۱۸۶۰م و اتمام آن در سال ۱۲۷۹هـ.ق/۱۸۶۲م بود.

حکومت فارس (۱۲۸۲-۱۲۷۹هـ.ق/۱۸۶۵-۱۸۶۲م) دور اول

مسعود میرزا یمین‌الدوله پس از مأموریت مازندران به تهران بازگشت و ازسوی سلیمان خان اعتضادالدوله مسمی به شیرخان (پسر قاسم‌خان دائی ناصرالدین شاه و برادر تنی مهد علیا) و همراهان مورد استقبال قرار گرفت. و در ملاقات با مهد علیا از موضوع حکومت فارس مطلع شد. همچنین به او بشارت ازدواج با دختر امیرکبیر از بطن عزه‌الدوله خواهر تنی‌شاه ابلاغ شد. شاهزاده پس از برگزاری مراسم عقد به فرمانفرمائی فارس انتخاب گردید.

حاکم قبلی فارس مویدالدوله، طهماسب میرزا (فرزند محمدعلی میرزای دولت‌شاه) بود. که اکنون شاهزاده یمین‌الدوله به جای وی حکومت فارس را عهده‌دار شده بود. در این مأموریت ابتدا محمدناصر خان ظهیرالدوله و بعد میرزا محمد قوام‌الدوله هرکدام به مدت یک‌سال وزارت او را عهده‌دار بودند. شاهزاده در زمان ناصرالدین‌شاه سه سفر حاکم فارس شد. و بدین ترتیب اولین مأموریت فارس در روز ۶ ذی‌الحجه سال ۱۲۷۹هـ.ق/۱۸۶۲م در ۱۳سالگی آغاز گردید.^{۱۰}

«ما به طرف فارس راهی شدیم. این سفرمان شباهتی به سفر مازندران ندارد. حالا ما بزرگ شده‌ایم و... امروز مملکت وسیع و طولانی فارس را که پایتخت سلاطین کیان بود، ما فرمانفرماییم.»^{۱۱}

اعضای حکومتی مسعود میرزا در اولین مأموریت فارس بدین قرار است: حاج محمد ناصرخان ظهیرالدوله (وزیر) حاج سلیمان‌خان قاجار (لله باشی) محمدعلیخان (میرآخور) ابراهیم‌خان (ناظر) جان محمدخان (کشیکچی باشی) نورمحمدخان (ایشیک آقاسی باشی) رئیس تشریفات مصطفی خان (آجودان و پیشخدمت حضورم).

پس از حدود دو هفته از شروع سفر اردوی شاهزاده و همراهان در محل مورچه‌خورت (۷۰ کیلومتری اصفهان) ازسوی میرزا نصرالله وزیر اصفهان با جمعی از اعیان و اشراف استقبال شد و در نزدیکی اصفهان، سلطان حسین میرزا جلال‌الدوله (برادر اعیانی و تنی شاهزاده) حاکم اصفهان به استقبال آمد. اقامت در اصفهان یک هفته طول کشید. از آنجا اردوی شاهزاده به قمشه (شهرضا) رسید. پس از زیارت حضرت شاهرضا، شاهزاده و همراهان به دعوت محمدقلی خان، ایلیخانی قشقایی به حنا و سمیرم رفت و در سرحد فارس توسط ایل قشقایی مورد پذیرایی قرار گرفت و بالاخره شاهزاده و همراهان در اواخر ذی‌الحجه ۱۲۷۹هـ.ق/۱۸۶۲م وارد شیراز شدند.^{۱۲}

پس از ورود به شیراز، مسعود میرزا با اطلاعاتی که از حاجی قوام‌الملک شیرازی به دست آورده بود، خواستار مشخص شدن وضعیت مالی خود شد.

«برای وزیر و لله پیغام دادم، از روزی که مصطفی قلی‌خان بهاء‌الملک وزیرم و حاجی غلامعلی خان لله‌ام رفته‌اند، تا به امروز، به قرب چهل و پنجاه روز است که من تماماً به مردم انعام داده‌ام... سیصد هزارتومان دخل حکومت فارس است به قرب شصت هزارتومان موجب شخصی من است، اینها را که دولت به شما نداده است! پس من

چکاره‌ام و گذران من از کجا باید شود؟ و تکلیف من چیست؟ از این پیغام و از این حرف حسابی... آنها به کلی منقلب گردیده و خوب فهمیده بودند که تشر و تزویر به خرج من نمی‌رود» قرار گذاشتند با کمال تملق و عجز که: اولاً تا یک درجه من را آزاد بگذارند و ماهی دو هزار تومان در عوض سیصدتومان، در غره‌ی همراه به من بدهند و جمع و خرج این دوهزارتومان را هم از من نخواهند.

«من در خرج آزاد باشم با یک شرطی که من دیگر از بابت مواجب و غیره و غیره حکومتی هیچ اظهاری نکنم. من هم قبول کردم اما در بعضی مطالب مهم: مهر کردن ارقام حکام، امضاء گذاشتن بعضی احکامات، تأملی کرده، گاهی چون می‌فهمیدند که رضای من در این کارها قدری لازم است و سکوت من شرط است از آن راه و آن مهر هم، من را نیز با مختصر تقدیمی راضی کرده، آن حکم و آن سند و آن امضاء را از من می‌گرفتند».^{۱۳}

پس از یک سال حاجی ظهیرالدوله و حاج سلیمان خان از طرف دربار احضار شدند و به‌جای ظهیرالدوله، میرزا محمد قوام‌الدوله آشتیانی (فراهانی) به‌عنوان وزیر در ذی‌القعدة سال ۱۲۸۰ هـ. ق/ ۱۸۶۳ م وارد شیراز شد.^{۱۴}

میرزا محمد قوام‌الدوله پیشکار ظل‌السلطان مردی متفرعن و بدزبان بود و چندماه‌ی که از وزارت او گذشت مردم شیراز از سوء سلوک و تندخویی او به ستوه آمدند و شورش عظیمی در شهر برپا شد. یکی از علل عمده‌ی این پیشامد عدم تدبیر قوام‌الدوله در حفظ موازنه بین خانواده‌ی قشقائی‌ها و قوام‌الملکی‌ها بود. ظل‌السلطان در آن تاریخ با وجود اینکه در سنین جوانی بوده و تجربیات کافی نداشت آتش فتنه را با سرپنجه تدبیر خاموش کرد. چندی بعد بالاخره به سال ۱۲۸۲ هـ. ق/ ۱۸۶۵ م میرزا محمدخان سپهسالار اعظم، ظل‌السلطان و قوام‌الدوله را از فارس احضار کرد و سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه مأمور فارس شد.^{۱۵}

حکومت اصفهان (۱۲۸۵-۱۲۸۳ هـ. ق/ ۱۸۶۸-۱۸۶۶ م) دور اول و دور دوم

پس از آنکه مسعود میرزا به تهران آمد مراسم عروسی او با همدم‌الملوک برپا شد. «عروسی ما برپا شد... برای پسر بزرگ پادشاه معلوم است به چه درجه با شکوه عروسی خواهند کرد».

مسئولیت این عروسی را اعتضادالدوله (شیرخان) به‌عهده داشت و بخش عمده این مراسم در منزل مهد علیا که این مراسم به جهت دوتن از نواده‌های او بود، برگزار گردید. بعد از اتمام عروسی، شاهزاده تازه داماد در سن ۱۷ سالگی برای اولین بار به حکومت اصفهان رفت. وزارت و پیشکاری شاهزاده در این زمان به امیراصلان خان مجدالدوله دایی ناصرالدین‌شاه که در واقع حاکم اصفهان بود، واگذار گردید. شاهزاده ضمن مقایسه فارس و اصفهان می‌گوید:

«به قمارخانه رفتم همه پاک باز دیدم چو به صومعه رسیدم همه زاهد ریائی»

حقیقتاً «اصفهان امروز، بلخ قدیم است که ملقب بود به قبه‌الاسلام، آیت‌الله‌های زیادی و حجة‌الاسلام‌های زیادی که هر یک برای اقلیمی بس است در این خاک پاک جمعند».^{۱۶}

در این سفر بود که اولین فرزند مسعود میرزا به دنیا آمد «از طرف پدر تاجدارم ملقب شد به کوکب‌السلطنه». آرام آرام روابط مسعود میرزا با امیراصلان خان، مجدالدوله وزیرش که دانی او و همسرش محسوب می‌گردید، به هم خورد «تا نه‌ماه تمام، هیچ روز و هیچ شب نشد که با هم شام نخوریم و با هم ناهار نخوریم. زن و بچه‌ها در یک‌جا باهم، شام و ناهار ما با هم، حتی آنکه من مطالبه‌ی حق‌الحکومه، وضع مجدالدوله را از مداخله به

موجب شخصی خودم که دولت می‌داد و غیره و غیره نهی کردم، یک مغز بودیم در دو پوست، او هم شهیدالله، در هیچ‌راه از من مضایقه نداشت. به جهاتی چند... صلاح خود را در جدایی از او دیدم.»^{۱۷}

بنابراین توسط مهد علیا احضار خود را از شاه تقاضا نمود و تقاضای او مورد قبول قرار گرفت. شاهزاده هنوز چهار فصل اصفهان را تجربه نکرده بود که عازم تهران گردید و اولین دوره حکومتش در اصفهان پایان یافت. مسعود میرزا پس از احضار به تهران، مانند دو سفر قبل، پس از ورود به عمارت نظامیه رفت و طبق معمول دید و بازدیدها شروع گردید. پنجاه روز طی شد و بار دیگر در سال ۱۲۸۴هـ. ق/ ۱۸۶۷م حکومت اصفهان را به او واگذار کردند در این سفر وزارت و پیشکاری او به‌عهده میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان شیرازی، (فرزند حاج قوام‌الملک شیرازی) محول شد.^{۱۸}

طبق معمول شاه و درباریان به‌عنوان بدرقه حاکم جدید به در حضرت عبدالعظیم، میهمان او و وزیر جدیدش شدند. صاحب‌دیوان مسئولیت‌پذیری و برگزاری این مهمانی را برعهده داشت. پس از آن، آنها از طریق حوض سلطان و کنار گرد به‌سوی قم حرکت کردند و پس از توقفی کوتاه در قم و زیارت حضرت معصومه (س) به کاشان رسیدند. در کاشان وزیر بیمار شد ایام توقف در کاشان بیست و یک روز طول کشید. پس از بهبودی وزیر همگی به‌سوی اصفهان آمدند، در این ایام بوده که شاه به‌عنوان زیارت مرقد امام هشتم عازم خراسان گردید.

در اصفهان بیشتر وقت شاهزاده به اقامت در شکارگاه عمارت ییلاقی‌اش موسوم به اکبرآباد در کنار زاینده‌رود می‌گذشت. در همین مأموریت بود که دومین فرزند او به‌نام شوکت‌السلطنه به‌دنیا آمد و همچنین ساختمان‌های وسط میدان شاه اصفهان را به امر شاهزاده و وزیرش به سال ۱۲۸۵هـ. ق/ ۱۸۶۸م خراب کردند. از وقایع مهم این ایام «اختلاف حاج شیخ محمدباقر مسجد شاهی و میرمحمدحسین برادر میرزا سیدمحمد، سلطان‌العلماء امام جمعه اصفهان است و طرفداران دو عاصمه‌ی قدرت و دو مرکز روحانی (مسجد شاه و مسجد جامع) به جان هم می‌افتند و ظل‌السلطان در این میان به حمایت شیخ محمدباقر قیام می‌کند.»^{۱۹}

چند روزی پس از این واقعه، خبر فوت سلطان حسین میرزا جلال‌الدوله برادر اعیانی و تنی شاهزاده از مشهد به اصفهان رسید. و صاحب‌دیوان به دستاویز اینکه شاهزاده حکمران از فوت برادر زیاده از حد مهموم و مغموم است و احتیاج به مسافرت دارد. از دولت تقاضای احضار او را کرد. شاهزاده به دستور مرکز به تهران رفت و صاحب‌دیوان به سال ۱۲۸۶هـ. ق/ ۱۸۶۹م مستقلاً حاکم اصفهان شد.^{۲۰}

آنقدر سفر اصفهان به دهان شاهزاده قجر مزه کرد که با خود عهد نمود اگر بار دیگر حکومت اصفهان را به‌دست آورد. آن را برای همیشه حفظ کند و به همین دلیل هنگامی که در سال ۱۲۹۱هـ. ق/ ۱۸۷۳م برای سومین بار به حکومت اصفهان رسید تا سال ۱۳۲۵هـ. ق/ ۱۹۰۷م که با مخالفت شدید مردم و یاری مجلس اول مشروطه عزل شد به مدت ۳۴ سال متوالی حکومت این شهر را حفظ کرد.

حکومت فارس (۱۲۸۸-۱۲۸۶هـ. ق/ ۱۸۷۱-۱۸۶۹م) دور دوم

پس از بازگشت از اصفهان، شاهزاده با تشریفات معمول وارد تهران شد ولی این‌بار در عمارت بهارستان اقامت کرد و به دستور ناصرالدین‌شاه مراسم ازدواج خواهرش کسراییل‌خانم (مقلب به افتخارالدوله) با ابوالفتح میرزا

صارم‌الدوله برگزار گردید. و شاهزاده مسعود میرزا نیز لقب «ظل‌السلطان» یافت و بار دیگر حاکم فارس شد. در این سفر محمدقلی خان آصف‌الدوله وزارت شاهزاده را به‌عهده گرفت. تشریفات بدرقه رسمی به‌عمل آمد و ظل‌السلطان به‌سوی فارس حرکت کرد.

هنگام ورود به شیراز از شاهزاده، باشکوه فراوان استقبال گردید. پس از مدتی سومین فرزند و اولین پسر ظل‌السلطان به دنیا آمد و به خواست شاه او را به یاد عموی جوان مرگش به سلطان حسین میرزا (ملقب به جلال‌الدوله) نام نهادند. سال اول حکومت فارس با سفر شاه به بین‌النهرین و زیارت عتبات عالیات همزمان بود. وقت شاهزاده نیز بیشتر به شکار و گردش در نواحی مختلف فارس می‌گذشت و آصف‌الدوله به اوضاع رسیدگی می‌نمود.

پس از بازگشت شاه از سفر، میرزا یوسف آشتیانی مستوفی‌الممالک، به آشتیان تبعید گردید و حاج میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی بر مصدر قدرت تکیه زد. اوضاع عوض شده بود و ظل‌السلطان درصدد برآمد تا با فرستادن آصف‌الدوله به تهران ارزیابی دقیقی از اوضاع به‌دست آورد و توسط او محاسبات فارس را تسویه و مفاصا حساب دریافت کند. بنابراین مشیرالملک نیز به همراه آصف‌الدوله عازم تهران گردید.

در همان ایامی که محمدقلی خان آصف‌الدوله و میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک شیرازی در تهران بودند. روزی چند نفر از زن‌های شیراز تنگی نان و بدی جنس آن را مستمسک قرار می‌دهند و در میدان توپخانه شهر تجمع و ازدحام کرده و درضمن تقاضا کردند که علی محمدخان قوام‌الملک بیگلر بیگی که قادر به تأمین آذوقه مردم نیست از کار برکنار شود... ظل‌السلطان به اتفاق حاج شیخ یحیی امام جمعه شیراز به محل نزاع رفته و میرزا ابراهیم خان نوری سهام‌الملک فرمانده قشون را که در همان اوقات از اصفهان به شیراز منتقل گردیده بود مورد مؤاخذه و اندکی بعد دستور دستگیری و اخراج او را داد.

پس از خوابیدن شورش، ظل‌السلطان به تلگرافخانه رفته و جریان امر را به شاه گزارش داد. جواب شاه چنین است: «میرزا ابراهیم خان را خوب کردی روانه تهران کردی... قوام را هم چون طرف نفرت مردم واقع شده، بهترش این است که به تهران بفرستی هرچه از بی‌گناهی این بیچاره و بی‌تقصیری او گفتم، دیدم بی‌ثمر است...».^{۲۱}

نتیجه آنکه حاج میرزا حسین خان سپهسالار از فرستادن آصف‌الدوله خودداری و قاسم خان والی را به‌جای او به پیشکاری فارس منصوب کرد. «قاسم خان والی در این تاریخ با این که قریب ۸۰ سال از عمرش می‌گذشت در استقرار نظم و آرامش و تأمین آذوقه شهر، کمال مجاهدت را به خرج داد».^{۲۲}

پیشکار جدید طبق دستور منتهد فرصت بود که مستمسکی از شاهزاده به‌دست بیاورد و او را روانه تهران کند. ظل‌السلطان پس از آن، به بهانه میل به حضور در عروسی، کامران میرزا برادرش، درخواست احضار نمود. و البته این احضار مورد قبول واقع گردید. «حکومت فارس ظل‌السلطان تا سال ۱۲۸۸ هـ. ق/ ۱۸۷۱ م دوسال و چهارماه طول کشید و بعد به‌جای او قاسم خان والی... به استناداری فارس منصوب و برقرار گردید. حکومت قاسم خان والی بیش از ۶ ماه طول نکشید که در محرم ۱۲۸۹ هـ. ق/ ۱۸۷۲ م در شیراز به ناخوشی حصبه درگذشت».^{۲۳}

در تاریخ ۱۵ رجب سال ۱۲۸۸ هـ. ق. ۱۸۷۱ م ظل‌السلطان وارد تهران شد. در هنگام اقامت او در تهران، مراسم ازدواج برادرش کامران میرزا سومین پسر ناصرالدین‌شاه با دختر سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه (فاتح هرات) در ماه شعبان برگزار گردید. ساختمان نظامیه تهران نیز در این ایام توسط شاهزاده خریداری شد. تا اینکه سرانجام کاروان سفر فارس به راه افتاد. «ما مجدداً به حکم تقدیر فرمانفرمای فارس شدیم».

حکومت فارس (۱۲۹۰-۱۲۸۹ هـ. ق / ۱۸۷۳-۱۸۷۲ م) دور سوم

بنابراین ظل‌السلطان بار دیگر در سال ۱۲۸۹ هـ. ق. ۱۸۷۲ م به حکومت فارس رسید. در این سفر علاوه بر محمدناصر خان ظهیرالدوله، علی محمدخان قوام‌الملک هم ظل‌السلطان را همراهی می‌کرد. کاروان شاهزاده و همراهان از مسیر قبل وارد شیراز شدند و در بدو ورود مورد استقبال قرار گرفتند. پس از ورود به شیراز و انجام تشریفات لازم، ظل‌السلطان به ناچار و نه آنگونه که ادعا کرده است به دستور صدراعظم، تمام امور را به ظهیرالدوله وزیر خود سپرد. به دنبال این امر، شاهزاده، جریان قرار و مدارهای بین خود و وزیرش را تلگرافاً به شاه خبر داد و از مسئولیت و شیطنت صدراعظم خود را نجات داد. در خیال شکار و عیش و اسفار افتاد. شاهزاده اینک به حال و هوای مازندران رجوع کرده بود و همه توان و تلاش خود را در شکار و عیش نمود.^{۲۴}

یکی از اقدامات خوبی که در این سفر انجام گرفت، تأسیس روزنامه فرهنگ فارس به مدیریت میرزا تقی خان حکیم‌باشی بود این روزنامه هفته‌ای یکبار منتشر می‌شد و شماره‌ی اول به زبان عربی و فارسی و شماره‌ی دوم به عربی و فارسی و شماره چهارم فقط به فارسی بود.^{۲۵}

همانگونه که ناصرالدین شاه در فرنگ مشغول سیاحت بود، ظل‌السلطان نیز در فارس، اوقات را به گردش از این محل، آن محل می‌گذراند و یا اگر در شیراز بود، در جشن‌ها شرکت می‌کرد. در یکی از این شکارها و گردش‌ها بود که لوله تفنگ در دست شاهزاده ترکید و زخم ناشی از آن به بیماری قانقاریا تبدیل گردید و ضعف حاصله او را به بیماری حصبه مبتلا کرد. با بهبودی از بیماری، خبر عزل میرزا حسین سپهسالار از صدرات پس از اولین سفر شاه به فرنگ ۱۲۹۰ هـ. ق. ۱۸۷۲ م به شیراز رسید.

شاهزاده فوراً دست به کار شد و در نامه‌ای به میرزا یوسف مستوفی الممالک او را واسطه قرار داد که «شاه حکومت فارس را مستقلاً به او واگذار و ظهیرالدوله را به تهران احضار کند و هرگاه انجام این امر به مصلحت دولت نباشد خود او را به تهران بخواهند تا در رکاب شاه مشغول خدمتگذاری شود».

هنوز مدتی از ارسال این نامه نگذشته بود که علی قلی خان عرب، ایل بیگی طوایف عرب، به دست سهراب‌خان و داراب خان قشقایی در طی یک درگیری کشته شد و اوضاع مغشوش گردید و با اغتشاش اوضاع، شاه تصمیم گرفت فرد دیگری را به فارس بفرستد. شخصی که برای این کار در نظر گرفته شده بود سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه بود که در این هنگام حکومت اصفهان را داشت و پیشنهاد پرداخت دویست هزار تومان پیشکش را نیز برای وزارت فارس داده بود. شاه قبول کرد و این امر بر ظل‌السلطان گران آمد و از دولت درخواست نمود که فرمانفرمایی ایالت فارس را به حسام‌السلطنه محول کنند و حکومت اصفهان را مستقلاً به او واگذارند. پیشنهاد فوراً قبول شده شاهزاده به سرعت شیراز را ترک کرد و به سوی تهران حرکت نمود.^{۲۶}

حکومت اصفهان (۱۳۱۳-۱۲۹۱هـ.ق/۱۸۹۶-۱۸۷۳م)

دور اول استقرار در اصفهان ۱۲۹۹-۱۲۹۱هـ.ق/۱۸۸۱-۱۸۷۳م

ورود شاهزاده به اصفهان باید در سه ماهه‌ی اول سال ۱۲۹۱هـ.ق/۱۸۷۳م اتفاق افتاده باشد گرچه هیچیک از منابع تاریخ دقیق این مأموریت را ذکر نکرده‌اند. ولی جابری انصاری در کتاب آگهی شهان از کار جهان، اعتمادالسلطنه در مرات‌البلدان، و محبوبی اردکانی در تعلیقات خویش بر المآثروالاثر، تاریخ این مأموریت را سال ۱۲۹۱هـ.ق/۱۸۷۳م ذکر کرده‌اند.

ظل‌السلطان وارد اصفهان گردید. «حقیقتاً اصفهان یک تل خاکستری است، به هیچ‌وجه بوی خیر و آبادی در او نمی‌آید، با خود گفتم اگر مردی و از آقا محمدخان ارثی داری اقدام به این کار سخت بکن!»^{۲۷}

بنابراین در ابتدا، خرابی کار را به اطلاع شاه رسانید که: اوضاع به هم ریخته است و یکصدوپنجاه هزار تومان از اصل مالیات اصفهان از بین رفته است. اولین کار تنظیم اوضاع اقتصادی بود. ولی اولین اقدام او در این جهت با مشکل روبه‌رو گردید و باعث شورش شد مردم به شکایت پرداختند و امام جمعه سید محمد سلطان‌العلماء که بسیار متنفذ و قدرتمند بود از آنها حمایت کرد... سرانجام دخالت دربار و دیگران به‌خصوص شاه امام جمعه را ناچار به سکوت کرد.^{۲۸}

«...ظل‌السلطان چندروز پس از ورود به محل مأموریت جدید حسین باقرخان مستوفی اصفهان را که راتق و فائق امور مالیاتی بود به زندان انداخت و بعد از مدتی زجر و شکنجه و اخذ ده هزارتومان جریمه او را آزاد ساخت. شاهزاده مدعی است که چون روستائیان و کشاورزان اصفهان در اثر قحطی از هستی ساقط شده بودند از جیب خود دوپست هزارتومان پول نقد و ده هزارخروار جنس به آنان مساعده داده و بعداً به مرور وصول کرده است...»^{۲۹}

در اوایل ورود شاهزاده به اصفهان محمدابراهیم خان سهام‌الدوله رئیس قشون آنجا بود. این دو نفر از زمان مأموریت فارس با یکدیگر اختلاف شدید داشتند. سرانجام ظل‌السلطان با تقدیم پیشکش کلانی به ناصرالدین شاه کلک سهام‌الدوله را از اصفهان کند و میرزا آقاخان ایروانی که مرد بی‌حالی به نظر می‌آمد به ریاست قشون اصفهان انتخاب کرد.^{۳۰}

زهر چشم گرفتن از حسین باقرخان و برکناری سهام‌الدوله از ریاست قشون اصفهان تا حد زیادی به اهداف ظل‌السلطان کمک نمود و اینک مسئله اصلی، قدرت فزاینده و نفوذ امام جمعه اصفهان میرزا سیدمحمد سلطان‌العلماء محسوب می‌گردید. درگذشت امام جمعه در شب سه‌شنبه ۱۰ شعبان سال ۱۲۹۱هـ.ق/۱۸۷۳م این مانع عمده را از سرراه شاهزاده برداشت. با مرگ میرزا سیدمحمد، برادر او میرمحمدحسین جانشین او شد.^{۳۱}

شاهزاده به‌دنبال آرامش اوضاع، چند سفر به نقاط مختلف از جمله فریدن و چهارمحال بختیاری انجام داد که البته این سفرها توأم با شکار و تفریح نیز بود. پس از این سفرها و شکار و تفریح، حضرت والا به فکر توطئه سکونت در اصفهان افتاد و شروع به خریداری املاک نمود. او می‌نویسد: زمینهای ارزان را که صاحبان آنها به

ملاحظه فراوانی املاک خود، از عهده مالیات دیوانی آن بر نمی‌آمدند! خریدم. «می‌توانم بگویم در عالم کسی به‌دقت من ملک نخریده. املاک زیادی در لنجان و کرون و ماریین و فریدن و جاپلق و محلات و تهران قریه‌ای در ناحیه کروند اصفهان خریدم.»^{۳۲}

در سال ۱۲۹۲هـ/ق ۱۸۷۴م یحیی خان معتمدالملک به همراهی حسین قلی‌خان نظام‌السلطنه به حکومت فارس منصوب گردید. با رسیدن معتمدالملک به شیراز، قوام‌الملک که اوضاع را به نفع خویش نمی‌دید به سوی تهران فرار نمود و در اصفهان به نزد ظل‌السلطان آمد. ظل‌السلطان از او پذیرایی نمود و راهنمائی‌اش کرد که برای از بین‌بردن مشیرالملک، فرهاد میرزا معتمدالدوله را به گرفتن حکومت فارس تشویق کند. و سعی نماید زمینه‌های کار را نیز فراهم سازد. حال به تحریک و تشویق و راهنمایی قوام‌الملک و ظل‌السلطان و یا به دلیل عملکرد خاص دربار و تصمیم سپهسالار و شاه، قرار بر این شد که فرهاد میرزا به حکومت فارس برود. سرانجام معتمدالملک معزول و فرهاد میرزا معتمدالدوله راهی فارس شد.^{۳۳}

قدرت و نفوذ ظل‌السلطان در اصفهان و تهران روبه افزایش بود چنانچه پس از آنکه مجلس دارالشورای کبری در سال ۱۲۹۳هـ/ق ۱۸۷۵م بار دیگر جان گرفت و گروهی از شاهزادگان و بزرگان دولت به عضویت آن درآمدند. هرگاه ظل‌السلطان به تهران می‌رفت، ریاست دارالشوری را به‌عهده داشت. از وقایع مهم سال ۱۲۹۳هـ/ق ۱۸۷۵م در اصفهان، برخورد بین دو کانون روحانی و متنفذ اصفهان میرمحمد حسین امام‌جمعه و شیخ محمدباقر مسجد شاهی است و تلاش ظل‌السلطان بر این بود که با ایجاد اختلاف بین روحانیون، از بسط قدرت هریک از آنها جلوگیری نماید.^{۳۴}

به هر حال سالهای ۱۲۹۴-۱۲۹۱هـ/ق ۱۸۷۶-۱۸۷۳م را باید دوران استقرار قدرت و ریشه‌یابی ظل‌السلطان در اصفهان دانست. به‌ویژه آنکه وجود افرادی چون خاندان انصاری (میرزا علی، میرزا حبیب‌الله خان و میرزا حسن خان جابری انصاری) و میرزا تقی خان حکیم باشی به او کمک زیادی می‌نمودند.

در این چند سال ظل‌السلطان توانست با راندن رقبا از صحنه و یا تضعیف آنها و سرکوب مخالفین خود، بر همه شئون اصفهان مسلط گردد و با درپیش گرفتن سیاست خشن و اعمال مجازاتهای سخت امنیت را در قلمرو خود به‌وجود آورد و مالیات مرتب و منظم اخذ گردد. چنانچه در تلگرافی به تهران صریحاً به این امر اشاره می‌کند:
«من در همه چیز، هر نوع که باشد تأمل دارم، الا از بابت مالیات که بی اختیارم»^{۳۵}

بدین ترتیب مالیات را با نظم و ترتیب خاصی به تهران می‌فرستاد. این موضوع ادامه حکومت وی در اصفهان و بسط قلمرواش، همچنین محبوبیت در نزد شاه قاجار را در پی داشت. از این به بعد روزبه‌روز قلمرو حکمرانی او افزایش یافت تا جائیکه دو پنجم خاک ایران به زیر نفوذ و قدرت وی درآمد.^{۳۶}

به‌دنبال برقراری امنیت و آرامش در اصفهان و مشخص‌شدن عملکرد ظل‌السلطان در سالهای ۱۲۹۴-۱۲۹۱هـ/ق ۱۸۷۶-۱۸۷۳م و ارسال منظم مالیات به تهران که تا حد زیادی به دلیل وجود افراد کاردانی همچون خاندان انصاری و درایت میرزا حبیب‌الله خان انصاری و دیگران بود، ظل‌السلطان در ماه محرم‌الحرام سال ۱۲۹۵هـ/ق ۱۸۷۷م سفری به تهران انجام داد. و در هنگام اقامت در تهران با بزرگان و علما همچون،

مستوفی‌الممالک و حاج ملاعلی کنی دیدارهایی انجام داد. و در همین ایام فرمان حکومت شهرهای بروجرد، گلپایگان، خوانسار، کمره و محلات به نام ظل‌السلطان صادر گردید.^{۳۷}

شاهزاده به قصد عزیمت راهی حضرت عبدالعظیم شد و شاه نیز طبق معمول میهمان او بود، مسعودمیرزا پس از ورود به اصفهان، اسماعیل میرزا فرزند بهرام میرزا معزالدوله را به نیابت خود به حکومت بروجرد، حاج میرزا ابراهیم مستوفی کاشانی را به حکومت گلپایگان و مصطفی قلی خان فراش‌باشی را به کمره و خوانسار فرستاد.

«...با افزایش قلمرو حکومت شاهزاده به تجری او نسبت به مردم هم افزوده شد و بنای تعدی گذاشت و در ماه رمضان سال ۱۲۹۵هـ/۱۸۷۷م دو نفر از بزرگان اصفهان به نام‌های عباسقلی میرزا و میرزا عبدالرحیم کلانتر اصفهانی را دستگیر نمود و به چوب بست. میرزا عبدالرحیم که تاب این اهانت را نداشت، پس از چند روز دق کرد و از دنیا رفت...»^{۳۸}

سال ۱۲۹۶هـ/۱۸۷۸م فرا رسید. و در این سال وقایع گوناگون و متضادی رخ داد که مرگ همدم‌السلطنه، همسر ظل‌السلطان، در هنگام زایمان دو طفل دوقلو یکی از وقایع بود. «مصیبت عظیمی در این ایام به من روی داد، آن این بود که زن محبوب‌القلوب من که دختر عمه من بود و مادر بچه‌های من، بعد از ناخوشی سختی به رحمت ایزدی پیوست.»^{۳۹}

اضافه شدن یزد به قلمرو ظل‌السلطان نیز در این سال بود. راه‌اندازی و شروع به کار اداره‌ی روزنامه فرهنگ اصفهان نیز در سال ۱۲۹۶هـ/۱۸۷۸م به وقوع پیوست.^{۴۰}

مهمترین واقعه‌ای که در سال ۱۲۹۶هـ/۱۸۷۸م رخ داد وظل‌السلطان را تا لب پرتگاه عزل و احضار، تهران پیش برد برخوردار بود که بین شاهزاده از یک‌سو و روحانیت اصفهان به رهبری شیخ محمدباقر مسجدشاهی و میرمحمدحسین امام جمعه از سوی دیگر روی داد. ظل‌السلطان به حسین باقرخان سراج‌الملک مأموریت داد که بین آیت‌الله شیخ محمدباقر نجفی و میرمحمدباقر امام جمعه و هواخواهان مسجد شاه و مسجد جامع اختلاف بیندازد. سراج‌الملک به انجام این امر توفیق حاصل کرد و شیخ محمدباقر از طرفداری امام جمعه دست کشید و به کنج خانه خزید.

به هر حال سال ۱۲۹۶هـ/۱۸۷۸م با همه فراز و نشیب آن به اتمام رسید و حسین باقرخان سراج‌الملک نیز به پاداش خدمتی که انجام داد، به حکومت گلپایگان منصوب شد و در این مقام بود که توسط یکی از گماشتگان مقرب خود مسموم گردید.

پس از آرامش اوضاع، ظل‌السلطان که همسر خود را از دست داده بود، در محرم‌الحرام سال ۱۲۹۷هـ/۱۸۷۹م عازم تهران گردید و در ۲۹ محرم‌الحرام وارد تهران شد و این بار بنا بر درخواست او استقبالی انجام نگرفت پس از ورود به تهران به ساختمان نظامیه (عمارت مسعودیه) رفته سکنی گزید. دیدوبازدیدها و مهمانی‌های مختلفی در ایام توقف در تهران صورت گرفت. در روز ۱۲ ربیع‌الثانی از مدرسه دارالفنون دیدن کرد. هم‌چنین در شامگاه ۲۰ ربیع‌الاول میهمانی باشکوهی در عمارت نظامیه ترتیب داد که علاوه بر میرزا حسین خان سپهسالار وزیر خارجه

و جنگ، نمایندگان سیاسی دولت‌های عثمانی، روسیه، انگلیس، فرانسه، اتریش و برخی از وزراء و شاهزادگان شرکت داشتند.

شاهزاده در این سفر که تا آخر ماه ربیع‌الثانی ۱۲۹۷هـ.ق/۱۸۷۹م به طول انجامید، علاوه بر یک قبضه شمشیر مرصع بسیار ممتاز و نشان اقدس که بالاترین نشان دولت ناصری محسوب میشد، فرمان حکومت شهرهای خوزستان، لرستان و اراک را نیز دریافت نمود و در اول جمادی‌الاول عازم اصفهان شد. پس از بیست روز، شاهزاده به مقصد رسید. و بعد از برگزاری جشن در کنار زاینده‌رود، جعفرقلی خان پیشخدمت‌باشی را به حکومت خوزستان منصوب کرد. و در ۲۷ شعبان، اردوی شاهزاده از طریق نجف‌آباد، کرون و فریدن به طرف لرستان حرکت نمود.^{۴۱}

این سفر ظل‌السلطان و حرکتی که درباره سران قبایل نشان داد، در افزایش شهرت و آوازه او بسیار مؤثر بود، و این موضوعی است که حتی نویسندگان خارجی نیز بدان اشاره نموده‌اند: «هیچگاه ایلات بومی و ایالات جنوب غربی ایران سابقاً چنین حالت تسلیم و اطاعتی ابراز ننموده بودند، و بر اثر سختگیری دستگاه اداری او، سران یاغی طوائف غربی که تابع حکومتش بودند، همه رفتار دال بر نظم و اطاعت داشتند.»^{۴۲}

شاهزاده در اواخر سال ۱۲۹۷هـ.ق/۱۸۷۹م ماه ذیحجه، به اتفاق حسین قلی خان ابوقداره و جوانمیرخان کرمانشاهی عازم اصفهان گردید.

سال ۱۲۹۸هـ.ق/۱۸۸۰م فرا رسید، سالی که ظل‌السلطان، آرام آرام خود را به اوج قدرت نزدیک نمود. شاهزاده اصفهان بود که بار دیگر دستخط شاه به او رسید و به تهران احضار شد. شاهزاده روز دهم ربیع‌الاول ۱۲۹۸هـ.ق/۱۸۸۰م وارد دارالخلافه گردید. در این ایام همزمان با ظل‌السلطان، مظفرالدین میرزای ولیعهد نیز در تهران بود و هردوی آنها در سلام عیدنوروز که در ۱۹ ربیع‌الثانی برگزار شد شرکت کردند و چند روز بعد در ۲۲ ربیع‌الثانی فرمان حکومت فارس به نام ظل‌السلطان صادر گردید.^{۴۳}

شاهزاده در پنجم جمادی‌الاول با اجازه شاه، جلال‌الدوله فرزند خویش را در سن ۱۲سالگی به نیابت از خویش و میرزا فتحعلی خان صاحب‌دیوان شیرازی رابه‌عنوان وزیر او روانه فارس نمود و تا انجام عروسی دخترش، در تهران ماند و آنگاه اواخر جمادی‌الاول راهی اصفهان شد. هنوز مدت زیادی از ورود او به اصفهان نگذشته بود که کرمانشاه و سرحدات عراقین نیز به او واگذار گردید. شاهزاده هنگام سفر به تهران، دستور داده بود عمارت قصر هشت بهشت را برای احداث مدرسه‌ای تعمیر کنند و مسئولیت این کار را برعهده میرزا تقی خان سرتیپ گذارد. که این مدرسه هم طی مراسمی در ۱۵ ماه رجب افتتاح گردید.^{۴۴}

دور دوم گسترش قدرت در اصفهان (۱۳۰۵-۱۲۹۹هـ.ق/۱۸۸۷-۱۸۸۱م)

سال ۱۲۹۹هـ.ق/۱۸۸۱م فرا رسید. سالی که با اتمام آن، دوره‌ی اوج قدرت و اقتدار ظل‌السلطان شروع گردید. در آستانه سال جدید شاهزاده درصدد تدارک سفر تهران برآمد، وی در اواخر ماه صفر راهی تهران گردید و ۸ ربیع‌الاول وارد تهران شد. در این سفر، شاهزاده دیدارهای متعددی با شاه انجام داد که رسیدگی به حسابهای مالیاتی او، از جمله مسائل مورد بحث در این ملاقاتها بود. یکی از نتایج این ملاقاتها و سفر تهران، ضمیمه‌شدن

ایالات کردستان به ولایات ابوابجمعی شاهزاده بود. درست عروزی بعد، حکومت کرمان نیز به آن افزوده شد و ریاست قشون تمامی ولایات و شهرهای تحت امر او و مهمات و تسلیحات مربوط، به وی واگذار گردید.^{۴۵}

در این سفر شاهزاده حکومت کرمانشاهان و کردستان را به ناصرالملک و کرمان را به ناصرالدوله واگذار نمود. و در تاریخ ۱۴ جمادی‌الآخر، چهار دختر خود را به ازدواج چهار پسر ابوالفتح میرزا صارم‌الدوله درآورد در این میهمانی بزرگ، شاه نیز شرکت کرد. موفقیت‌های پی‌درپی و گسترش روزافزون قلمرو ظل‌السلطان ایجاب میکرد، تا وی در تهران جایگاه محکمی برای خود دست‌وپا کند. در همین راستا دختر میرزا یوسف مستوفی‌الممالک (صدر اعظم) که مادرش از چرکسهای مصری بود، برای فرزند خویش جلال‌الدوله، خواستگاری کرد. به‌دنبال آن مراسم جشن عقد به مدت دو هفته در عمارت مسعودیه برپا شد. «نه در عروسی خودم، نه در عروسی برادرها... و خواهرهایم، چنین عروسی باشکوهی و بانفضیلی و با مخارجی در خانواده قاجاریه نشده بود...»^{۴۶}

شاهزاده پس از انجام امور و توقف طولانی خود در تهران، در چهارم جمادی‌الثانی به‌جهت انتظام کردستان و کرمانشاه عازم اصفهان گردید. در این مدت، با کمک‌های ظل‌السلطان و کوشش‌های ناصرالملک و حسام‌الملک و حسینقلی خان ابوقدره برخی از سران ایلات کلهر و گوران، چلبی و کوند، دستگیر شدند و دستگیرشدگان را به اصفهان آوردند.

در ماه رجب سال ۱۲۹۹ ه‍.ق/۱۸۸۱م اسفندیارخان و علی‌قلی‌خان‌بختیاری، فرزندان حسینقلی‌خان ایلخانی، در اصفهان به‌سر می‌بردند و ظل‌السلطان پدرشان را نیز به نزد خویش فرا خواند، پس از چند روز پذیرایی، در روز ۲۷ رجب از آنها خواسته شد برای دیدن مراسم رژه نیروهای نظامی، همراه شاهزاده باشند. با اتمام مراسم، شاهزاده دستور داد، حسینقلی‌خان به منزل ابراهیم‌خان و پسرانش به منزل میرزاتقی‌خان حکیم‌باشی روند. به‌دنبال آن پسران حسینقلی‌خان به زنجیر کشیده شده، به زندان افتادند و خودش به قتل رسید. پس از کشته‌شدن حسینقلی‌خان، ظل‌السلطان به نواحی مختلف، به‌ویژه ولایاتی که در جوار چهارمحال و بختیاری قرار داشتند، دستور داد که به‌دقت مراقب اوضاع باشند و از هرگونه تعرض احتمالی بختیاریها به راهها و شهرها جلوگیری نمایند.^{۴۷}

با واگذار شدن مقام ریاست قشونی ولایات مختلف و افزایش نیروهای نظامی جهت حفظ نظم و آمادگی آنها، به دستور ظل‌السلطان سربازخانه بزرگی در این سال در چهارباغ اصفهان بنا کردند. و به دستور شاهزاده، آینه بسیار بزرگ، معروف به آینه جهان‌نما را که در عمارت قصر چهل‌ستون قرار داشت، کندند تا به عمارت مسعودیه در تهران حمل شود. شاهزاده به عادت همه‌ساله در تاریخ ۲۱ ذی‌الحجه عازم تهران شد.^{۴۸}

سال ۱۲۹۹ ه‍.ق/۱۸۸۱م به پایان رسید در حالی که قدرت ظل‌السلطان توسعه بسیاری یافته بود از این پس دوره‌ای نه‌چندان طولانی، که اوج قدرت وی محسوب می‌گردد فرا رسید. با شروع سال ۱۳۰۰ ه‍.ق/۱۸۸۲م مرحله‌ای جدید در زندگی ظل‌السلطان آغاز شد که تا سال ۱۳۰۵ ه‍.ق/۱۸۸۷م و عزل او از مصدر قدرت ادامه یافت حوادث این سالها از ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۴ ه‍.ق/۱۸۸۲ تا ۱۸۸۶م در یک بحث و عزل او در بحث جداگانه‌ای بررسی خواهد شد از ویژگیهای این مرحله، اتمام گسترش محدوده قلمرو ظل‌السلطان و اختیارات اوست.

شاهزاده در تاریخ ۲۲ محرم ۱۳۰۰هـ/۱۸۸۲م وارد تهران شد و بی‌درنگ به ملاقات شاه رفت. شاه در صدد بود تا در این سفر که ظل‌السلطان به تهران آمده بود، وزارت جنگ را به او واگذارد. نظر عموم ابتدا به تایید نظر شاه بود ولی امین‌الدوله (صدر اعظم) مخالفت کرد، شاه هم از تصمیم خود منصرف شد. در این سفر علاوه بر عدم دستیابی شاهزاده به مقام وزارت جنگ، نایب‌السلطنه هم از شاه خواسته بود که قشون ابواب جمعی ظل‌السلطان را به وزارت جنگ اضافه نمایند. بدین ترتیب تلاش ظل‌السلطان برای کسب مقام وزارت جنگ با شکست روبه‌رو گردید.^{۴۹}

در ۱۰ ربیع‌الاول نشانهای درجه اول مرصع دولت امپراطوری عثمانی برای ناصرالدین شاه و ظل‌السلطان، توسط حاجی محمدخان کنسول ایران در اسلامبول به تهران رسید. شاه گرچه باطناً از این که دولت عثمانی بین او و ظل‌السلطان تفاوت قائل نشده است، مکدر گردید. ولی از شاهزاده که خدماتش مورد تقدیر دولت همسایه قرار گرفته بود، تمجید و تحسین نمود. چندروز بعد شاهزاده به دیدار از مدرسه دارالفنون رفت. و در ۱۰ ربیع‌الثانی هنگامیکه در رکاب شاه بود. وی را به دریافت یک قبضه شمشیر الماس مفتخر می‌نماید.^{۵۰}

اقامت ظل‌السلطان در تهران به درازا کشید. تا اینکه در تاریخ ۱۱ جمادی‌الثانی بدون تشریفات و انجام مراسم استقبال وارد اصفهان شد. در غیاب شاهزاده، حاج میرزا محمدعلی امام جمعه اصفهان از دنیا رفته بود. و حاج میرزا هاشم چارسوقی به‌جای وی به امامت جمعه انتخاب گردید. همچنین شاهزاده بیمارستان عسگریه را که پس از چندسال تلاش راه‌اندازی شده بود، افتتاح نمود و بدین ترتیب سال ۱۳۰۰هـ/۱۸۸۲م به پایان رسید.^{۵۱}

سال ۱۳۰۱هـ/۱۸۸۳م فرا رسید و ظل‌السلطان مراسم سوگواری و عزاداری امام حسین(ع) را در تکیه مسعودیه برگزار کرد و در دو نوبت جمعی طلاب و علما را به میهمانی دعوت نمود. پس از پذیرایی از آنها به هریک بین ۲ تا ۱۰ تومان پول هدیه شد. این بخشی از سیاست مذهبی ظل‌السلطان برای جلب قلوب عامه مردم و بهره‌برداری از علایق مذهبی آنها و نزدیکی به روحانیت برای کسب مشروعیت بود. از اتفاقات مهم در ابتدای سال؛ مرگ دو تن از بزرگان فارس مشیرالملک و قوام‌الملک شیرازی بود. و در ۱۹ صفر هم خبر درگذشت آیت‌الله شیخ محمدباقر نجفی به اصفهان رسید.

شاهزاده، در روز آخر ربیع‌الاول راهی تهران شد و در ۱۰ ربیع‌الثانی به دارالخلافه وارد شد. آن‌گاه علیرغم میل شاه که میخواست دیدار آنها در شهر انجام گیرد، روانه جاجرود شده، به حضور شاه رسید. از حکومت خوزستان عزل شد و خوزستان ضمیمه قلمرو مظفرالملک، حاکم لرستان شد و حکومت کرمانشاهان با تصدی مقام وزارت خارجه از سوی ناصرالملک به حسام‌الملک و حکومت کردستان به احتشام‌السلطنه رسید.

با بازگشت شاهزاده به اصفهان، به ترتیب همه‌ساله جشن و چراغانی چندروزه در کنار زاینده‌رود برگزار شد و در آخر ماه شعبان عازم سرکشی به املاک خود در کرون و چهارم‌حال شد و خبر انتصاب رسمی میرزا یوسف مستوفی‌الممالک به صدرات عظمی، در این ایام به اصفهان رسید، به دستور شاهزاده، میدان نقش جهان و عمارت رشک جنان و چند اثر تاریخی دیگر، تعمیر شد. در ماه ذی‌الحجه، اردوی نظامی ظل‌السلطان جهت انجام تمرینات نظامی به صحرای خوراسگان در سه فرسنگی اصفهان، حرکت کرد و بعد از رژه در برابر شاهزاده، مانور

نظامی خود را آغاز نمود. مقارن این ایام فرامین چاپی و واگذاردن باغات دولتی به طور رایگان در چهارباغ بالا و پایین و چهارباغ نو و کهنه و سعادت‌آباد و جاهای دیگر بین مردم توزیع شد، شرط تملک این باغات، پرداخت جریبی یک تومان مالیات بود.^{۵۲}

در آخرین روزهای سال خلعتی از سوی شاه توسط جعفرقلی خان جلال‌الملک، داماد ظل‌السلطان برای شاهزاده رسید و به این مناسبت در روز ۱۸ ذی‌الحجه همزمان با عیدغدیر جشنی در اصفهان برگزار شد. با فرارسیدن ماه محرم ۱۳۰۲هـ/ق/۱۸۸۴م سال جدید هم مانند سالهای قبل از عزاداری و سوگواری انجام گرفت. این بار برخلاف گذشته، که ظل‌السلطان در ابتدای هر سال، چند ماهی را به تهران سفر می‌کرد، راهی دارالخلافه نشد. دلیل آن را میتوان نارضایتی او از ناکامی در به دست آوردن مقام وزارت جنگ دانست، از آن گذشته شاهزاده خود را در موقعیتی میدید که رفتن به تهران را لازم نمی‌دانست، زیرا امور مالی ایالات تحت فرمانش را به سراج‌الملک و مشیرالملک واگذار کرده بود و رفتن نماینده‌ای از سوی او برای تسویه حساب به تهران، کافی به نظر می‌رسید.

در اوائل ماه شعبان جلال‌الملک داماد ظل‌السلطان، با خلعتی از سوی شاه برای شاهزاده به اصفهان وارد شد. به دستور حکومت مردم و عموم طبقات برای استقبال از خلعت شاه، تا بیرون شهر رفتند. متعاقب آن جشن بزرگی برپا شد. مدتی بعد شاهزاده برای نیروهای نظامی خود اردویی در جلگه مرغ، نزدیک اصفهان ترتیب داد. خبر انجام این عملیات به تهران رسید. جلال‌الملک نیز پس از مراجعت از اصفهان زبان به تمجید از اردوی ظل‌السلطان گشود: «جلال‌الملک از اصفهان مراجعت کرده، می‌گفت ظل‌السلطان اردوی نظامی غریبی زده بود هزار تومان هم به او خلعت بها داده بود...».^{۵۳}

رسیدن این اخبار به تهران باعث دلهره شاه شد و دشمنان ظل‌السلطان نیز به این دلهره و سوءظن دامن می‌زدند. شاه مصمم شد که به اصفهان مسافرت کند و از نزدیک اوضاع و احوال شاهزاده را مشاهده نماید و چنانچه اظهارات کسانی که برای او سعایت می‌کنند واقعیت داشته باشد او را از کار برکنار نماید. تصمیمی شاه به ظل‌السلطان ابلاغ گردید و وی با تقدیم پیشکش کلانی تقاضا کرد که شاه حرکت خود را به تأخیر بیندازد تا وی عمارت سلطنتی را تعمیر و برای پذیرایی شاه و همراهان آماده نماید. شاه خواهناخواه با این تقاضا موافقت کرد ولی سوءظن او قوت گرفت.

روز عید قربان سال ۱۳۰۲هـ/ق/۱۸۸۴م مراسمی با حضور افسران و ارباب مناصب نظامی در تالار باغ کاخ برگزار شد. پس از انجام پذیرایی از مدعوین ظل‌السلطان خطابه‌ای ایراد نمود و در این خطابه تصمیم خود مبنی بر استعفا از حکومت را به اطلاع آنها رسانید. چند هفته بعد روزنامه فرهنگ چاپ اصفهان متضمن نطق ظل‌السلطان مبنی بر اینکه به واسطه عدم قدردانی مصادر امور، خیال استعفا دارد به نظر شاه رسید و آتش خشم او را شعله‌ور کرد. روز بعد روزنامه تایمز لندن، که در آن از ظل‌السلطان تعریف شده و مظفرالدین میرزای ولیعهد را نکوهش کرده بود به دست شاه افتاد و شاه قاجار به اندازه‌ای خشمگین شد که حکم کرد روزنامه و ترجمه آن را بسوزانند.^{۵۴}

سال ۱۳۰۳هـ/ق ۱۸۸۵م فرا رسید. در اصفهان، شاهزاده پس از برگزاری مراسم سوگواری دهه‌ی اول محرم در تکیه مسعودیه، در ۱۵ محرم، عازم تهران شد و در ۶ صفر وارد پایتخت شده، به حضور شاه رسید و مورد التفات واقع شد. شاهزاده در هنگام توقف در تهران، از پیگیری و اصرار جهت احراز مقام وزارت جنگ یا کنارزدن مظفرالدین میرزا دست برداشت و در این ایام به شدت مشغول جلب قلوب و کسب وجهه در میان برخی از شاهزادگان و امرا بود. ناکامی شاهزاده در رسیدن بر اهدافش را می‌توان از این گفته او به اعتمادالسلطنه دریافت «اگر ولیعهدی را به من بدهند قبول نخواهم کرد چراکه نمی‌خواهم در تاریخ بنویسند آقامحمدخان سر سلسله‌ی قاجار بود و سلطان مسعود منقرض کرد سلطنت را».

در ایام توقف شاهزاده در تهران، مجتهدین عراق (اراک) که از دست ظل‌السلطان شکایت داشتند، فرصت را غنیمت شمرده، به پایتخت آمدند. و امین‌السلطان از سوی شاه مأمور رسیدگی به شکایات آنها شد.^{۵۵}

سال ۱۳۰۴هـ/ق ۱۸۸۶م فرا رسید. در این هنگام سیدجمال‌الدین اسدآبادی که در اواخر ماه ذی‌القعدة ۱۳۰۳هـ/ق ۱۸۸۵م وارد بوشهر شده بود. پس از چندی عازم اصفهان شد و در نیمه صفر سال ۱۳۰۴هـ/ق ۱۸۸۶م وارد این شهر شد. همزمان با حضور سیدجمال‌الدین اسدآبادی در اصفهان، ظل‌السلطان سربازخانه بسیار بزرگی را در کنار عمارت چهل‌ستون افتتاح نمود. این سربازخانه به نام سربازخانه ناصری مرسوم شد.^{۵۶}

پس از چندی ژنرال واگنر اطریشی در ۲۹ ربیع‌الاول وارد اصفهان شد. او از سوی شاه مأمور بازدید قشون مرکزی اصفهان بود. و در طی چندروز ذخیره نیروهای نظامی، قورخانه (اسلحه‌سازی)، افواج پیاده، نیروی سواره و سربازخانه‌ها را به دقت بررسی کرد. آنگاه مانور بزرگی برای نیروهای نظامی مستقر در اصفهان ترتیب یافت. واگنر فرماندهی بخشی از نیروهای شرکت‌کننده در مانور را به‌عهده داشت و فرماندهی بخش دیگر با ظل‌السلطان بود، شاهزاده در این مانور، تمام توانایی نظامی‌اش را برای ابراز لیاقت فرماندهی در برابر ژنرال اطریشی به نمایش گذارد. واگنر نیز در بازگشت گزارش کاملی از دیده‌ها و شنیده‌های خود به ناصرالدین شاه تقدیم کرد. این گزارش باعث وحشت شاه، از نیروی فزاینده ظل‌السلطان گردید و یکی از عوامل عزل او در سال بعد همین گزارش بود.^{۵۷}

در این زمان ظل‌السلطان که سراج‌الملک را برای تصفیه حسابهای سالانه به تهران فرستاده بود. در ۶ جمادى‌الاول، دستخطی از شاه مبنی بر تایید و تمجید خود و نیروهای نظامی‌اش دریافت کرد. او نیز صاحب‌منصبان نظامی و امرای لشکر را احضار و با خواندن دستخط شاه، اینباریکی از باشکوه‌ترین جشنها با نظارت مشیرالملک و شرکت حکام ایالات و ولایات مختلف، در کنار زاینده‌رود برگزار شد. گروههای موزیک به اجرای انواع سازوآواز مشغول شده به این بیت شعر مترنم بودند.

حضرت والای ما از همه والاتر است نرگس شهلای ما از همه شهلاتر است

غرور شاهزاده نیز روزبه‌روز زیادتر می‌شد، و شعرای متملق در اشعار مسعود خطاب می‌کردند:

مسعودشاه خسرو گیتی‌ستان که هست در رزم همچو نوذر و در بزم همچو طوس
شاه مسعود فریدون دل و رستم نیرو آسمان قدر و فلک مرتبه و فرخ‌خو

این اشعار به گوش شاه و اطرافیان او می‌رسید و بر بدگمانی او می‌افزود تا اینکه سفر سال ۱۳۰۵ ه‍.ق به تهران پیش آمد. که مطالب آن در بخش بعدی خواهد آمد.

عزل و افول (۱۳۱۳-۱۳۰۵ ه‍.ق/۱۸۹۶-۱۸۸۷ م)

سال ۱۳۰۵ ه‍.ق/۱۸۸۷ م فرا رسید، با فرارسیدن ماه محرم ۱۳۰۵ ه‍.ق/۱۸۸۷ م، سال جدید هم مانند سالهای قبل عزاداری و سوگواری تا پایان دهه اول محرم ادامه یافت. سه روز بعد از اتمام سوگواری، حاج میرزا علی انصاری (برادر بزرگتر حبیب‌الله‌خان مشیرالملک) در سن پنجاه و هفت به واسطه ابتلاء به سکت، دنیا را وداع گفت. با مرگ او ظل‌السلطان یکی از یاران دانا، ادیب، مدیر و باتجربه خود را از دست داد. او قبل از مرگ دو مسئله را پیش‌بینی کرد: ۱- عزل ظل‌السلطان در سفرش به تهران ۲- از بین رفتن مشیرالملک انصاری، در صورت درگیر شدن با ظل‌السلطان در مسایل مالی. مرگ او در ۱۴ محرم به تمام ایالات و شهرها اطلاع داده شد. ظل‌السلطان در مرگ انصاری بسیار متأثر شد و گفت: «چنین منشی حکیمی دیگر برای من ممکن نیست، یکی مثل او داشتم، سلطنت را برای من می‌گرفت».^{۵۸}

مدتی بعد در ۲۲ ربیع‌الاول نشان ستاره هندوستان از سوی ملکه انگلستان به ظل‌السلطان اعطا شد. رسیدن نشان ستاره هند برای ظل‌السلطان به‌جز خشم و حسادت امین‌السلطان و برادرانش چند پیامد مهم به‌دنبال داشت که از همه مهمتر حساسیت روسها و افزایش وحشت و نگرانی شاه بود. شاهزاده در ۳ جمادی‌الاول عازم تهران شد و سه روز بعد وارد پایتخت شده از آنجا مستقیماً به طرف دوشان تپه محل استقرار شاه رفت و پس از آنکه به حضور شاه رسید، مرخص شد. اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات خود می‌نویسد: جمعه ۶ جمادی‌الاول «به خانه ظل‌السلطان رفتم در یک ساعت شصت جور فرمایش فرمودند، گاهی از پدر بزرگوار خودشان بد گفتند، گاهی خود را عبد مملوک جلوه داده، گاهی از امین‌السلطان بدوگاهی غلو در تعریف فرمود، اما نه این را مایه و نه آن را پایه بود».

در ایام توقف ظل‌السلطان در دربار، چندین بار با امین‌السلطان به نزد شاه رفت و چون متوجه شده بود قدرت در دربار در دستان امین‌السلطان تمرکز یافته است نسبت به او التفات و تملق زیادی نشان می‌داد تا جایی که در حضور شاه گفت:

«اگر جناب امین‌السلطان با من بی‌لطف بودند، من در حضور مبارک پای او را می‌بوسیدم». جو در تهران علیه ظل‌السلطان بود. شاه قاجار قصد سفر جاجرود داشت. چند روز پس از بازگشت شاه از جاجرود هنگامی که شاهزاده مشیرالملک انصاری را به حضورش می‌برد، مورد بی‌احترامی چند تن از درباریان قرار گرفت.^{۵۹}

این اتفاق نشان‌دهنده تزلزل مقام ظل‌السلطان بود و درباریان که از مسائل پشت پرده خبر داشتند دیگر چندان اعتنایی به ظل‌السلطان نمی‌کردند، کار به جایی رسید که روزی شاه پس از دیدن او از فاصله دور، درصدد برآمد تا شاهزاده را هدف تفنگ قرار دهد، حکیم‌الممالک جلوگیری کرد.^{۶۰}

شاهزاده تا سال ۱۳۰۵ ه‍.ق/۱۸۸۷ م حاکم این ایالات و ولایات بود: اصفهان، بختیاری، یزد، فارس، خوزستان، کرمانشاه، کردستان، بروجرد، لرستان، عراق، کمره، گلپایگان، خوانسار، ملایر، تویسرکان، نهاوند، محلات و به‌عبارت آخر کلیه نواحی جنوب و غرب ایران و تقریباً حکومت نصف ایران را داشت.

روز چهارشنبه ۹ جمادی‌الثانی ۱۳۰۵هـ/ق ۱۸۸۷م ظل‌السلطان شاه و جمعی از رجال و اعیان را مانند سنوات گذشته به پارک مسعودیه دعوت نمود و در مجلس ضیافت مجللی که برپا ساخته بود تحف و هدایایی به ارزش بیست‌هزار تومان به ناصرالدین‌شاه پیشکش کرد، مقارن غروب شاه و سایر مدعوین مجلس مهمانی را ترک گفتند و درفاصله کوتاهی امین‌السلطان مراجعت نمود و به حکم شاه او را وادار ساخت که از حکمرانی هفده ولایت استعفا دهد. فرمان شاه به مرحله عمل درآمد و همان‌شب جریان تلگرافی به مراکز و نقاطی که جزو قلمرو ظل‌السلطان بود مخابره گردید.

صبح روز بعد عمارت مسعودیه که همواره قبله‌گاه رجال و متملقین بود، سوت‌وکور شده و به قول معروف «قو درحوالی آن پر نمی‌زد» ظل‌السلطان آن شب تا صبح را آرام و قرار نداشت. امین‌السلطان صبح روز بعد با خوش‌روئی و خنده به دیدن او رفت و او را در حکومت اصفهان ابقاء نمود. خلاصه پس از عزل ظل‌السلطان از حکمرانی ۱۷ ولایت و ابقای او فقط به حکومت اصفهان حاج فرهادمیرزا معتمدالدوله، بعد از چندسال گوشه‌گیری، به نزد شاه رفته تعظیم کرد و گفت امروز، روز شاهی تو است.^{۶۱}

درهمین ایام پس از عزل مسعود میرزا تصنیفی دربین مردم کوچه و بازار رایج گردید.

ستاره کوره ماه همیشه	شازاده لوچه شاه همیشه
تو بودی که پارک می‌ساختی	سردر و لاک می‌ساختی
پشتت دادی به پشتی	صارم‌الدوله را تو کشتی
کفشاتو گیوه کردی	خواهراتو بیوه کردی

هفته بعد طلب مقام وزارت از سوی شاهزاده با وساطت امین‌السلطان، رد شد. بنابراین تا آخر ماه شعبان در تهران ماند. پس از آن همچون شیر بی یال و دم به‌سوی اصفهان حرکت کرد و در املاک خود توقف نمود. او این سال عزل و افول را با برگزاری مراسم ازدواج یکی از دخترانش با قهرمان میرزا پسر بانو عظمی به پایان برد و بدین ترتیب دوره‌ای پرفرازونشیب از زندگی شاهزاده به پایان رسید.

با عزل ظل‌السلطان از همه شهرهای تحت فرمانش به جز اصفهان در نیمه سال ۱۳۰۵هـ/ق تا ۱۳۰۹هـ/ق ۱۸۸۷ تا ۱۸۹۲م مقطعی جدید در زندگی او آغاز شد این مقطع به دو مرحله تقسیم می‌شود. ۱- عزلت ۱۳۰۷-۱۳۰۵هـ/ق ۱۸۸۹-۱۸۸۷م ۲- تکاپو ۱۳۰۹-۱۳۰۷هـ/ق ۱۸۹۲-۱۸۸۹م که هریک از این مراحل به‌طور جداگانه موردبررسی قرار خواهد گرفت.

در مرحله اول به‌جز برگزاری چند جشن و مراسم خلعت‌پوشان، انجام عزاداری به مناسبت ایام محرم و صفر و مجالس ختم مرگ و درگذشت علمایی همچون حاج ملاعلی کنی مسئله‌ای وجود ندارد. در مراسم سلام عید نوروز سال ۱۳۰۶هـ/ق ۱۸۸۸م جلال‌الدوله فرزندش به‌جای او شرکت نمود. البته شاهزاده از مکاتبه با پایتخت و شخص شاه خودداری نمی‌کرد، حتی در سفر سوم شاه به فرنگ ۱۳۰۶هـ/ق ۱۸۸۸م شاهزاده تلگرافاً جویای حال پدرش شد و جواب دریافت کرد. همچنین روابط ظل‌السلطان با میرزارضا بنان‌الملک تیره شد دراین سال او به تهران گریخت و از آنجا به لندن رفت. چندی بعد بین ظل‌السلطان و مشیرالملک شیرازی بر سرمسائل مالی

اختلاف افتاد. و این اختلاف در سالهای بعد به برکناری از کار، زندان، مصادره اموال و قتل مشیرالملک منجر شد.^{۶۲}

در مرحله دوم شاهزاده اقداماتی را در دوجبهت موازی آغاز کرد. از یکسو تلاش برای به دست آوردن موقعیت قبلی و ازسویی تقلید از پدر تاجدارش درجهت اخذ مال و ثروت از راههای گوناگون. اقدامات شاهزاده برای کسب موقعیت قبلی با واگذاری حکومت چند شهر به او تاحدی نتیجه داد و متوقف شد. ولی درجهت موقعیت مالی و انباشتن ثروت، چندان مانعی بر سرراه او وجود نداشت.

در اوائل سال ۱۳۰۷هـ/ق ۱۸۸۹م ظل السلطان عازم مسافرت تهران شد و در روز ۲۶ ربیع الاول به پایتخت وارد شد. ملاقات کوتاهی با شاه انجام داد و به عمارت مسعودیه رفت. چندی بعد در ۴ ربیع الثانی، شاه و درباریان به رسم ایام اقامت در تهران، میهمان او بودند و شاهزاده از پدر و اطرافیانش پذیرایی کرد. یک ماه بعد در ۲۰ رجب حکومت شهرهای یزد و اراک و گلپایگان به ظل السلطان واگذار شد.^{۶۳}

شاهزاده در تاریخ ۱۵ شعبان ۱۳۰۷هـ/ق ۱۸۸۹م عازم اصفهان شد. دستاورد این سفر برای ظل السلطان، علاوه بر دستیابی به حکومت شهرهای یزد و گلپایگان و اراک، اخذ فرمان ضمیمه شدن چندین آبادی بزرگ در منطقه لنجان برای خودش بود. در سال ۱۳۰۸هـ/ق ۱۸۹۱م اسناد تسویه حساب شهرها و ایالات تحت فرمان ظل السلطان در سالهای ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵هـ/ق ۱۸۸۶ و ۱۸۸۷م مورد رسیدگی قرار گرفت.^{۶۴}

سال ۱۳۰۹هـ/ق ۱۸۹۲م فرا رسید. از وقایع بسیار مهم در این ایام، واگذاری و اعطای امتیاز خرید و فروش توتون و تنباکو به تالبوت انگلیسی است. در این ایام، به دلیل بدرفتاری مظفرالملک، نایب الحکومه اراک جمعی از اهالی این شهر به عزیزالسلطان (ملیجک دوم) ملتجی شدند. نتیجه اینکه، حکومت اراک را از ظل السلطان باز پس گرفتند و به جای آن حکومت محلات و خوانسار و گلپایگان را به او واگذار کردند. در ماه شوال، شاه به قصد سفر و شکار به محلات آمد. ظل السلطان نیز به اردوی شاه رفت پیشکش او در این سفر به شاه، چهار اسب اصیل، مقداری فرش و پارچه های نفیس و چند کیسه اشرفی بود. در روز ۶ ذی القعدة ظل السلطان یک پالتو ترمه با سردوشی الماس از شاه دریافت کرد و مرخص شد تا به اصفهان مراجعت کند.^{۶۵}

سال ۱۳۱۰هـ/ق ۱۸۹۳م فرا رسید. در روز پنجشنبه ۱۷ صفر سال ۱۳۱۰هـ/ق ۱۸۹۳م عفت السلطنه، مادر ظل السلطان به واسطه ابتلاء به بیماری وبا دار فانی را وداع گفت. او می نویسد: «وبا بروز کرد، مادر بیچاره من عفت السلطنه به مرض وبا جهان را به درود کرد. هیچ در این بابت نمی نویسم که به من چه گذشت».^{۶۶}

در ماه جمادی الثانی شاهزاده به تهران احضار و در روز ۱۸ جمادی الثانی وارد پایتخت شد. همه می دانستند که احضار ظل السلطان به پایتخت بدون دلیل نیست و سخن از صدرات احتمالی شاهزاده می رفت. بنابراین شاه تصمیم به ایجاد تغییرات در اوضاع دربار و واگذاری مقام صدارت به ظل السلطان داشت، ولی آنچه مانع از اجرای این تصمیم شد، مخالفت روسها بود. عدم دستیابی به مقام صدرات، شاهزاده را بر آن داشت که مقام وزارت جنگ را با اصرار از شاه درخواست کند ولی موفق نشد. تنها دست آورد این سفر برای ظل السلطان، واگذاری حکومت بختیاری به او و فرماندهی قشون گلپایگان بود. اعتماد السلطنه در روزنامه خاطرات خود می نویسد: «دوشنبه ۲۵

رجب ۱۳۱۰هـ/ق ۱۸۹۳م شنیدم ظل‌السلطان که این سفر به امید صدارت و وزارت آمده بود... همین روزها شکسته نغیر و دریده دهل به اصفهان مراجعت می‌فرمایند».^{۶۷}

شاهزاده شاه را که برای مشایعت او آمده بود در عمارت جلالیه پذیرا گردید. این آخرین دیدار ظل‌السلطان با پدرش و آخرین سفر او به پایتخت بود. چند روز بعد شاهزاده عازم اصفهان شد و پس از رسیدن به مقر حکمرانی خود، اینک که امید خود برای دستیابی به موقعیت و مقام مطلوب را از دست داده بود، چند تن از اطرافیان و کارکنانش از جمله میرزاحسن‌خان مظفرالملک و کریم آقا میرپنجه را از خدمت مرخص کرد. از این پس رفتار و کردار شاهزاده به تندی و خشونت گرایید، به‌ویژه آنکه دید چشمانش هم کم شد. مدتی بعد مخالفین او از جمله صدر اعظم و دیگران شایعه جنون او را شهرت دادند.^{۶۸}

ولی مشخص شد که خشونت و تندی شاهزاده به دلیل کم‌شدن بینایی چشمانش است. این موضوع باعث شد، ظل‌السلطان از رسیدگی به اوضاع شهرهای تحت فرمانش بازماند، اوضاع اصفهان و یزد مغشوش شد تا جایی که ظل‌السلطان، به صاحب‌دیوان شیرازی پیشنهاد کرد با حقوقی معادل ۳۰/۰۰۰ تومان در سال، پیشکاری اصفهان را بپذیرد، ولی صاحب‌دیوان نپذیرفت. سوءسلوک و بدرفتاری او و عدم رسیدگی به اوضاع باعث بروز چند شورش و اعتراض عمومی مردم بر اثر قحطی و گرانی در اصفهان و یزد تا آخر سال ۱۳۱۱هـ/ق ۱۸۹۴م شد.^{۶۹}

کم‌شدن بینایی شاهزاده و شایعه کورشدنش قوت گرفت. ظل‌السلطان نیز دو چشم‌پزشک معروف اروپایی، گالاچوسکی (گالزوسکی فرانسوی) را از پاریس و کلنس (کالنس) انگلیسی را از لندن، به اصفهان طلبید، در ماه ذی‌القعدة ۱۳۱۱هـ/ق ۱۸۹۴م این دو طبیب فرانسوی و انگلیسی به اصفهان آمدند و چشم شاهزاده را که در پلکش مقداری عصب اضافه روئیده بود، معالجه کردند. در اواخر همین سال حسینقلی‌خان نظام‌السلطنه هم از حکومت فارس برکنار شد.^{۷۰}

از وقایع زندگی ظل‌السلطان در طول سال ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۳هـ/ق ۱۸۹۵ تا ۱۸۹۶م اطلاعات زیادی به دست نیامد. در اوایل جمادی‌الثانی ۱۳۱۳هـ/ق ۱۸۹۶م، دو نفر دالاندار اصفهانی در یکی از اماکن تجاری متعلق به بازرگانان انگلیسی، به طرز مشکوکی درگذشتند. احتمالاً مرگ آنها در اثر دود و گاز زغال بوده است. مردم اصفهان مرگ این دو تن را به تجار انگلیسی نسبت دادند، شورش بزرگی بر ضد اتباع خارجی و آرامنه جلفا برپا شد. مردم خواستار قصاص قاتلین این دو تن شدند. اعتراض و شورش دو هفته‌ای به طول انجامید. و امنیت از سکنه جلفا و اتباع انگلیسی و روسی سلب گردید. بالاخره ظل‌السلطان با کمک روحانیون اصفهان، ورثه آن دونفر را راضی کرد و غائله پایان یافت. همچنین در این سال فرمان حکومت فارس را شاه به ظل‌السلطان تلکیف نمود چون اجزای لایقش مانند مشیرالملک و حاج میرزا علی انصاری مرده و حسام‌الملک و مظفرالملک هم دیگر در خدمت او نبودند و وزرای کافی شاه مانند نظام‌السلطنه و غیره نیز تمکین ظل‌السلطان را نکرده استعداد خویش را کافی ندید و نپذیرفت.^{۷۱}

با پایان یافتن عمر ناصرالدین‌شاه، مرحله جدیدی در زندگانی شاهزاده ظل‌السلطان آغاز شد.

۱. ابراهیم تیموری. بخارا «مسعود میرزا ظل السلطان و یک گفتگوی منتشر نشده باوی». سال چهاردهم، شماره ۸۳، ۱۳۹۰. ۴۷۸.
۲. محمدحسن خان اعتماد السلطنه. روزنامه خاطرات. به کوشش: ایرج افشار. تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۰. ۹۴۸.

3. Bohler

۴. مسعود میرزا ظل السلطان. تاریخ مسعودی. تهران، انتشارات یساولی، ۱۳۶۲. ۲۰-۱۷.
۵. مهدی بامداد. شرح حال رجال ایران در قرون ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری. تهران، انتشارات زوار، ۱۳۴۷. ج ۴. ۸۱.
۶. مسعود میرزا ظل السلطان. تاریخ مسعودی. تهران، انتشارات یساولی، ۱۳۶۲. ۲۱.
۷. مسعود میرزا ظل السلطان. خاطرات ظل السلطان (سرگذشت مسعودی). به اهتمام و تصحیح: حسین خدیوچم. تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۸. ج ۱. ۵۹-۵۸.
۸. همان، ۵۹-۵۸.
۹. همان، ۹۰-۸۹.
۱۰. روزنامه دولت علیه ایران. شماره ۵۴۲. مدیر و نقاش میرزا ابوالحسن خان صنیع الملک غفاری. تهران، انتشارات کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ص ۵۵۵.
۱۱. مسعود میرزا ظل السلطان، همان، ج ۱، ۱۷۸.
۱۲. همان، ص ۲۱۴-۱۸۹.
۱۳. مسعود میرزا ظل السلطان، همان، ج ۱، ۱۹۴-۱۹۳.
۱۴. میرزا حسن حسینی فسایی. فارسنامه ناصری. به کوشش: منصور رستگار فسایی. تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶. ج ۱، ص ۸۲۵.
۱۵. حسینقلی خان نظام السلطنه مافی. خاطرات و اسناد حسینقلی خان. به کوشش: معصومه مافی- منصوره اتحادیه- سیروس سعدوندیان-حمید رام پیشه. تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲. ص ۴۲-۴۱.
۱۶. مسعود میرزا ظل السلطان، همان، ج ۱، ۳۷۰.
۱۷. همان، ص ۳۸۷-۳۸۶.
۱۸. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه. تاریخ منتظم ناصری. به تصحیح: محمداسماعیل رضوانی. تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۷. ج ۳، ص ۱۸۹۹-۱۸۹۷.
۱۹. محمدعلی، غفاری. خاطرات و اسناد محمدعلی غفاری (تاریخ غفاری). به کوشش: منصوره اتحادیه- سیروس سعدوندیان. تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱. ص ۱۰.
۲۰. حسین سعادت نوری. ظل السلطان. تهران، انتشارات وحید، ۱۳۴۷. ص ۲۵.
۲۱. مسعود میرزا ظل السلطان، همان، ج ۲، ۴۶۳-۴۶۱.
۲۲. حسین سعادت نوری، همان، ص ۳۴.
۲۳. مهدی بامداد، همان، ۸۲-۸۱.
۲۴. مسعود میرزا ظل السلطان، همان، ج ۲، ۴۸۳-۴۷۳.
۲۵. محمد محیط طباطبایی. تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران. تهران، انتشارات بعثت، ۱۳۶۶. ص ۷۳.
۲۶. مسعود میرزا ظل السلطان، همان، ج ۲، ۵۰۷-۴۹۸.

۲۷. همان، ص ۵۰۹.
۲۸. فریدون آدمیت. اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار. تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۱. ص ۲۳۹-۲۳۸.
۲۹. حسین سعادت نوری، همان، ص ۴۴-۴۵.
۳۰. همان، ص ۴۴-۴۵.
۳۱. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه. المآثر و الاثار (چهل سال تاریخ ایران). تعلیقات حسین محبوبی اردکانی. به کوشش: ایرج افشار. تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۸. ج ۲، ص ۷۶۵.
۳۲. مسعود میرزا ظل السلطان، همان، ج ۲، ۵۴۴.
۳۳. علی اکبر سعیدی سیرجانی. وقایع اتفاقیه مجموعه گزارشهای (گزارش خفیه نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران از سال ۱۳۲۲-۱۲۹۱ ه.ق). تهران، انتشارات نوین، ۱۳۶۲. ص ۶۲.
۳۴. جرج ناتانیل کرزن. ایران و قضیه ایران. ترجمه: غلامعلی وحید مازندرانی. تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲. ج ۱، ۴۵۸.
۳۵. گنجینه اسناد. دفتر سوم و چهارم. پاییز و زمستان. تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۰. ص ۷۷-۷۸.
۳۶. هانری رنه دالمانی. سفرنامه از خراسان تا بختیاری. ترجمه: همایون فرهوشی. تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۵. ص ۹۰۳-۹۰۲.
۳۷. محمدعلی سیاح محلاتی. خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت. به کوشش: حمید سیاح. تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۶. ص ۹۴.
۳۸. حسین سعادت نوری، همان، ص ۵۰-۵۲.
۳۹. مسعود میرزا ظل السلطان، همان، ج ۲، ۵۴۷.
۴۰. محمدحسن خان جابری انصاری. آگهی شهان از کار جهان. اصفهان، مطبعه سعادت، ۱۳۲۵. ج ۳، ص ۷۲.
۴۱. محمدحسن خان جابری انصاری. تاریخ اصفهان و ری و همه جهان. به اهتمام: حسین اعتمادزاده. تهران، روزنامه و مجله خرد، ۱۳۲۱. ج ۳، ص ۶۷-۶۸.
۴۲. جرج ناتانیل کرزن، همان، ۵۴۸-۵۴۵.
۴۳. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، همان، ص ۲۰۱۹.
۴۴. همان، ص ۲۰۲۱-۲۰۲۴.
۴۵. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، همان، ص ۲۰۳۲-۲۰۳۳.
۴۶. مسعود میرزا ظل السلطان، همان، ج ۲، ۶۲۷-۶۲۴.
۴۷. علی قلی بختیاری سردار اسعد. تاریخ بختیاری. به کوشش جواد صفی نژاد. تهران، انتشارات یساولی، ۱۳۶۱.
- ۱۷۱-۱۷۰. و سردار ظفر بختیاری. یادداشتها و خاطرات سردار ظفر بختیاری. تهران، انتشارات یساولی، ۱۳۶۲.
- ۱۹۶-۱۹۴.
۴۸. محمدحسن خان جابری انصاری، همان، ص ۲۸۸.
۴۹. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، همان، ص ۲۰۷-۲۰۸.
۵۰. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، همان، ص ۲۱۲.
۵۱. همان، ص ۲۳۰.
۵۲. محمدحسن خان جابری انصاری، همان، ص ۷۶.

۵۳. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، همان، ص ۳۶۶.
۵۴. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، همان، ص ۳۸۹.
۵۵. همان، ص ۳۹۶-۴۰۷.
۵۶. روزنامه فرهنگ اصفهان. شماره ۴۰۴. با مقدمه: سید فرید قاسمی. تهیه و تنظیم عنایت‌الله رحمانی. تهران، انتشارات سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۵. ج سوم، ص ۱۶۱۵.
۵۷. روزنامه فرهنگ اصفهان. شماره ۴۲۰ ج ۳، ص ۱۶۷۹. و شماره ۴۲۶، ج ۳، ص ۱۷۰۳.
۵۸. محمدحسن خان جابری انصاری، همان، ص ۸۳.
۵۹. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، همان، ص ۵۴۳-۵۳۵.
۶۰. محمدحسن خان جابری انصاری، همان، ص ۳۰۲.
۶۱. محمدحسن خان جابری انصاری، همان، ص ۳۰۲.
۶۲. محمدحسن خان جابری انصاری، همان، ص ۳۱۲.
۶۳. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، همان، ص ۶۸۴-۶۷۱.
۶۴. محمدحسن خان جابری انصاری، همان، ص ۸۸.
۶۵. ژوانس فووریه. سه سال در دربار ایران. ترجمه اقبال. تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۳. ص ۲۶۴-۲۶۲.
۶۶. مسعود میرزا ظل‌السلطان، همان، ج ۲، ۶۸۸.
۶۷. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، همان، ص ۸۵۲-۸۴۸.
۶۸. محمدحسن خان جابری انصاری، همان، ص ۳۱۷.
۶۹. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، همان، ص ۹۵۶ و ۹۲۴.
۷۰. حسینقلی خان نظام‌السلطنه مافی. خاطرات و اسناد حسینقلی‌خان. به کوشش: معصومه مافی - منصوره اتحادیه - سیروس سعدوندیان - حمید رام پیشه. تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲. ص ۲۰۰-۲۰۲.
۷۱. ابراهیم صفایی. اسناد برگزیده از (سپهسالار - ظل‌السلطان - دبیرالملک). تهران، انتشارات انجمن تاریخ، ۱۳۵۰. ص ۱۰۴-۱۰۲.